

ناصر ناطق

سخناني در باره احمد كسروي*

منبع :

<http://fis-iran.org>

ايران نامه : (بنیاد مطالعات ايران در امريكا)

كسروي كه بود؟ بايد گفت كه به اين پرسش نمي توان به آساني پاسخ درستي داد. درون مردمان مانند دريائي است كه پيوسته بادهاي هوس ها و سوداها، موج ها و طوفان هائي در آن برمي انگيزند، ولي از همه طوفان ها و جوش و خروش ها، چيزي جز چند واژه شكسته و بسته به بيرون تراوش نمي كند. گفته ها و نوشته ها، اشارات نارسائي است كه هرگز همه حقيقت اندیشه ها و تاثيرات آدميان را نمي تواند بيان كند.

كسروي سال هاست در گذشته، آوای وي و همكاران و هم پيمانان وي خاموش گشته و نامش كه روزگاري بر سر زبان ها بود، مانند نام هاي گروه بيشمار پهلوانان شكست خورده تاريخ، در حال فراموش شدن و ازميان نام ها گم شدن است، و از آتشي كه وي در عالم رؤيا در سرتاسر جهان بر اثر كوشش ها و گسترش اندیشه هاي خود فروزان مي ديد، جز چند اخگر ناچيز در زير خاكستر زمان برجاي نمانده. مسلم اين است كه كسروي يكي از فرزندان نخستين سده چهارده در آذربايجان بوده. مردی كه توانست از آسمان اندیشه ها و كردار و رفتار مردم تبريز بالاتر بپرد و در جهاني كه هزاران امثال وي بي نام به جهان آمده و بي نشان ز جهان مي روند و رد پائي از خود برجاي نمي گذارند، نقشي از خود در خاطره ها باقي بگذارد. كسروي آرزو داشت نامش بر اوراق نا پايدار ايام ولو يك روز هم شده به عنوان مردی نوآور نقش گردد، و از فریاد وي در راه رهائي آدميان پژواكي در سده هاي آینده به گوش آيندگان برسد. حال معلوم نيست كه روزگار كه طومار همه افكار و عقائد را درهم مي نوردد و نام هارا از يادها مي برد با نام وي چه معامله اي خواهد كرد و از آن همه شور و شيفتگي چه نقشي براي نسل هاي آینده به يادگار خواهد گذارد.

كسروي تا آخر عمر از تاثير درس ها و طرز تعليم دروس مدارس قديم بركنار نمانده بود، يعني مانند برخي از كساني كه در آن گونه مؤسسات درس خوانده بودند، پركار و موشكاف و جدي و دقيق، و با پيروي از طبيعت خشن و بي مدارايش قاطع و متعصب و يك دنده بود. كتاب زندگاني من كه زندگي نامه «بيوگرافي» كسروي است كتابي واقعاً دلکش و خواندني است. در آنجا مي بينيم كه كسروي هرگز مردی سر به زير و آرام و چاپلوس نبوده و حتي در كار قضاوت هم مانند بسياري از كساني كه از سلک روحانيت دست كشيده و به دادگستري رفته بودند، متهور، بي باک، و تابع اصول بوده است. . . .

دستگاه دولت در تبريز و در همه شهرستان هاي ايران دولت نه، بلکه كاريكاتور دولت بود. نفوذ و قدرت اصلي در دست دولت نبود بلکه در دست مالکان و سرمايه داران و مقامات مذهبي بود. مالکان جز حساب غله و بهاي آن دردي نداشتند و سرمايه داران و بازرگانان جز داد و ستد و فرع و سود به چيزي نمي انديشيدند. روحانيون هم مذهبي را تعليم مي كردند كه به نوبه خود كاريكاتور اوامر پيشوايان بزرگوار دين بود. جنبه هاي تشريفاتي و ميان تهی در دستگاه

دولت، پرشکوه و پر سر و صدا بود آن چنان که در دستگاه کیش و آئین هم آنچه که جنبه شاخ و برگ و فرعیات مشکوک داشت با صرف هزینه های بی حساب با منتهای عظمت برگزار می شد. شهر تبریز از آغاز قرن چهارم پیوسته دچار شیوع بیماری های واگیر و بلوهای داخلی و جنگ مشروطه خواهان با دولت مستبد روز، و اشغال بیگانگان و دازدن آزادیخواهان و عواقب جنگ میان دولت ها و سیل های خانمان برانداز، و پس از مدت کوتاهی آرامش گرفتار اشغال مجدد بیگانه و حکومت دست نشانده او بود. کمتر شهری در ایران این همه ویرانی و آبادانی پشت سرهم دیده.

کسروی پی برده بود که ایرانیگری یعنی مجموع سجایا و سنت ها و یادگارهایی که در جهان پر از آشوب، از دستبرد حوادث در امان مانده، و ایرانی را از روس و عثمانی و عرب مشخص می سازد، کالائی شکننده و گرانبهاست که همواره در معرض تباهی و خرابی و از میان رفتن است. چند رسم ملی زیبا که نماینده غم ها و شادی های یک گروه از مردم است، چند نقش بدیع بر دامن جامعه ها یا بر دیوار خانه ها و چند آهنگ که زائیده هیجانات و شورهای ملتی کهن سال است در مقابل اراده و ابزارهای ویرانگر دولتی متجاوز و نیرومند و دیوسرشت و غول پیکر چه مایه پایداری تواند داشت. . . .

نوادت مشروطه و گرفتاری های ملت ایران و زورگوئی های بی پرده دولت روس و عمال آن، نسل معاصر احمد کسروی را ایران دوست، و تا حدی آشنا به دردهای کشور بار آورده بود. در آن دوران جز گروهی که از نفوذ دولت های متجاوز شمالی و جنوبی بهره مند بودند، باقی مردم از سرنوشت دردناک کشور رنج می بردند، و برای مردم ستم دیده کشور آرزوی روزهای خوش تر داشتند. کسروی شاهد روزهای نخستین جنبش مشروطه بود، گفته های سخنوران مشروطه که هم تازگی داشت و هم غالباً از دل برآمده بود، در روح وی تأثیر بخشید. وی از پیشوایان آزادی خواهی درس وطن دوستی آموخت. کسروی ایران دوست بود و ریشه بسیاری از روش ها و اندیشه های وی را در همین صفت باید جست. میهن پرستی وی از حدود اندیشه و سخن فراتر رفت، و به مرحله فداکاری و ایثار نفس رسید. در دوران اشغال ایران که بسیاری از برخورداران از نعمت های کشور، دنبال وسائل بند و بست با اشغالگران بودند، وی بوسیله نوشته های خود با آنان و دارو دسته های مزدورشان پیکار می کرد. در مسائل دیگر هم مانند زبان و شعر و تصوف، روش هایی که پیش گرفته از دلبستگی وی به ایران و ایرانیان سرچشمه می گرفته. . . .

وی مدارج دانشگاهی طی نکرده بود، ولی بر اثر کنجکاوی و کوشش پی گیر توانسته بود، در حدود امکانات آن روز دانش هایی را فرا گیرد، نیروی دریافت و قدرت ترکیب Synthese و نتیجه گیری وی بسیار قوی بود و گواه آن کتاب هایی است که در باره تاریخ مشروطیت ایران و نام های دیه ها و روستاها و تاریخ شهریاران گمنام نوشته است. . . . وی معتقد شده بود که اصلاح وضع مردم ایران جز با قبول اصلاحات در مسائل دینی و مبارزه با جنبه های خرافی و روش های بی بنیاد آن امکان پذیر نیست، غافل از این که ریشه های ادیان و مخصوصاً جنبه های فولکلوریک آن، در دل های مردم آن چنان ژرف و یرتوان است که دست زدن به این درخت کهن و جنبانیدن آن مرغانی را که بر بالای درخت لانه دارند به پر و بال زدن وامی دارد و هزاران خطر و ستیزه جوئی به بار می آورد. . . .

کسروی دشمن تراش بود. از رنجاندن نزدیک ترین دوستان گرفته تا مأمورین بلند پایه دولت و نویسندگان بزرگ که هر کدام گروهی ستایشگر و حامی و دار و دسته و پشتیبان و دنباله رو و شاگردپشت سرخود داشتند مضایقه نداشت. . . .

مرحوم کسروی مردی پرکار و کوشنده بود. در سال های آخر زندگی تقریباً در هر ماه کتابی و یا رساله ای می نوشت، وی پهلوانی بود که در همه جنبه ها می جنگید، از یک سو در جنبه زندگانی روزانه و تلاش معاش که هرگز برای وی به آسانی فراهم نمی شد پیکار می کرد و از سوی دیگر با دشمنانی که خود فراهم کرده و یا دوستانی که شاید بناحق آزرده بود پیوسته در نبرد بود، ولی با این همه هرگز از کار پژوهش و تحقیق باز نمی ماند. . . .

مرحوم کسروی بت شکن بود. در جهان سیاست تنی چند از بزرگان را که از شهرت و نفوذ معنوی برخوردار بودند ولی کسروی به آنان عقیده نداشت، آن چنان که خود می دانست، و یا تصور می کرد، معرفی نمود و سیمای آنان را در انظار ایرانیان کریمه و زشت جلوه گر ساخت. دلائلی در باب مجعول بودن تبار و نژاد صفویه و نبودن آنان اقامه کرد، صوفیگری را که منشاء آن از هرکجا باشد بهرحال یکی از تجلیات روح ایرانی و روشن گر ناامیدی بشر در مقابل فرمان های بی منطق سرنوشت بود، محکوم کرد و آنان را در انحطاط کشور و شکست های نظامی مؤثر فرض کرد. از دانش های مندرس و بی فایده یا کم فایده مانند علم بدیع و معانی و بیان و علم انساب و نظایر آن انتقاد کرد. . . .

بت شکنی کسروی مانند بت شکنی های دیگر، عقائد مردم را به پاره ای از بت های بی فایده و احياناً نازیبا و زیانبار سست کرد. ولی به برخی از بت های زیبای دیگر مانند شعر و چیزهای گرانبهای دیگر هم گزندهائی وارد آورد. کسروی می خواست جامعه ایرانی را آن چنان پی ریزی کند که در آن بیشتر ارزش های کهن بی اعتبار شود، و در آن جامعه جز چند منش راستین ارزش دیگری موجود نباشد. متأسفانه آن چنان که ناپلئون به یکی از سرداران خود که مدادی دست گرفته و با حرکت آن نقشه تصرف کشورها و چیره شدن بر سپاهیان دشمن را می کشید، پاسخ داد، و گفت که نقشه صحیح است ولی بدبختانه با مداد نمی توان جهانگیری کرد، برانداختن جهان کهن و ساختن جهانی نو هم با چند کتاب و مقاله امکان پذیر نیست. همه عواملی که کسروی مرحوم می خواست ریشه کن کند ریشه هائی آن چنان استوار و ژرف در اعماق ارواح مردم و خود جامعه دوانده است که نمی توان با اراده یک تن، هر چند هم مانند کسروی از جان گذشته و مصمم باشد، از میان برد. هزاران پیشوا و رهبر در طول تاریخ آشفته و خون آلود بشر درفش اصلاح طلبی و نوآوری بدست گرفتند، مدتی دراز یا کوتاه گروهی را پیرو خود ساختند ولی نتیجه همه گفته های زیبا و نیت های پاک ایجاد چند دستگی و کینه توزی و کشت و کشتار و دشمن و پلید انگاشتن دسته های دیگر شد.

دلائل دو دستگی یا چند دستگی ارتباط چندانی هم با نیک اندیشی یا بداندیشی پیشوایان ندارد. ممکن است رهبری اساس اندیشه اش بردوستی همه افراد بشر باشد ولی با دسته های دیگر که همان اندیشه ها را با واژه های دیگر یا لهجه های متفاوت بیان می کنند دشمنی داشته باشد و خون آنان را هدر و مالشان را تاراج کردنی و فرزندانشان را اسیر کردنی بداند. گفتن اینکه آدمیان پیوسته در راه پارسائی گام بردارند و خرد را رهنمون خود سازند تازگی ندارد. هیچکدام از کسانی که مردم را به دنبال خود کشیده اند پلیدی و پتیارگی را توصیه نکرده اند و پیوسته از خرد دم زده اند. . . همه حق کشی ها و تجاوزها به نام حق آغاز شده و پایان پذیرفته است. تصور اینکه کالای آرامش و دوستی میان افراد بشر به آسانی در دسترس آدمیان باشد، تصویری باطل و در ردیف اتوپی ها است که اندیشه های شادروان کسروی هم یکی از همان اتوپی هاست.

شعر درطول قرن ها تنها وسیله گریز از خود و بیگانه، در محیط خفقان بار خاور زمین بود. مردمی که از ترس شجنه و فقیه به زحمت مجاز به نفس کشیدن بودند با غزل و دو بیتی و رباعی راهی به جهان آزاد پیدا می کردند و خواسته های دل هایشان را به صورت نظم که رویهمرفته از دسترس عوام نادان یا خواص سختگیر و متعصب دور بود بیان می کردند. شادروان کسروی "رمان" را که یکی از ارکان مهم ادبیات جهانی است محکوم کرد. وی عقیده داشت که وقت مردم با خواندن داستان های موهوم نباید تلف شود، بویژه که در رمان های عادی به دستورهای اخلاق همیشه توجهی نشده، در رمان های تاریخی هم حوادث تاریخی با تحریف و تغییر روایت شده. کسروی می خواست که مردم همه با دانش های جدی مانند تاریخ و زبانشناسی و کارهای سودمند و مسلم دیگر مشغول باشند و افسانه گفتن و شنفتن را موقوف کنند. باید گفت که این طرز اندیشه از یکسو حاکی از روش حقیقت جوئی و حقپرستی وی بود و از سوی دیگر ناشی از نوعی پوریتانیسم یعنی دلبستگی به قواعد اخلاقی خشک و بی مدارا. نگارنده تصور می کند که آن مرحوم در باره مسائلی که آرامسائل

جدي وحققيقي تلقي مي کرد، مانند تاريخ، حسن ظن مفرط داشت. در کتاب هاي تاريخ راستي و پندار آن چنان به هم آميخته شده که به زحمت مي توان راست را از دروغ تشخيص داد. رواياتي که به نام تاريخ به ما عرضه مي شود خود رمان هائي است که تمايلات زورمندان و ياطرافيان آنان به آن شکل داده و غالباً آنچنان با تعصب همراه است که به دشواري مي توان از خلال آن گفته ها به چگونگي واقعي حوادث پي برد، و بهرحال اگر هم هسته حقيقتي در آن نهفته باشد آن حقيقت جز نقل یک رشته کشت و کشتار و تاراج و بدبختي و دربردي مردم و گفت و گوهاي موهوم ميان قهرمانان و داوري هاي نادرست چيز ديگري نيست. رمان غالباً کوششي است براي دريافت چگونگي روح آدميان و برداشتن هاله جلال و عظمت از قيافه آدمياني که سرگذشت زندگي آنان صورت (ميت) Mathe پيدا کرده ولي همه آدمياني بوده اند باهمه ضعف ها و عيب ها و هنرهاي انساني.

شادروان کسروي که زندگي را کاري بس جدي و شوخي ناپذير مي دانست گرايش به خواندن زبان هاي خارجي که در آن دوران نمونه هاي نه چندان عالي آن، به زبان فارسي ترجمه شده بود، نداشت. و آن را تضييع وقت مي دانست. در حالي که اگر قرار باشد که آدمي جز در راه هاي کوبيده شده رهروي نکند، و حق نداشته باشد که گاهي بخشي از عمر را ضايع بگذراند و همه هوس ها را فدائي کار و کوشش و کسب و کار سودمند بکند، زندگي همه افسون و کشش خود را از دست مي دهد. بنده تصور نمي کنم که وظيفه اصلي بشر بر روي اين کره خاكي منحصر به توليد گندم و علوفه و تراکتور و ماشين و ابزار جنگ و فرياد زدن و تبليغات مبالغه آميز درباره ارزش شخصيت پيشوايان روز باشد. انسان براي رنج بيهوده بردن و سرانجام بي هيچگونه تمتع از زيبائي هاي زندگي، مردن، آفريده نشده. انساني که سراسر عمر خود را در کارگاه ها با کوبيدن پتک بر سندان و يا شکستن سنگ براي ساختن راه و يا وسائل جنگي بگذراند و هرگز نتواند گاهي بازبگوشي کند و از مناظر بهار و پائيز بهره بگيرد و با عوالم رؤيا و خواب و خيال بکلي بيگانه باشد، و به گفته سعدي از حالت و طرب چيزي درک نکرده باشد، بايد کج طبع و جانورش خواند.

چنين آدمي وضع مسافري را پيدا مي کند که مکلف به راه پيمائي در راه هاي دشوار و پر پيچ و خم باشد ولي از حق نگاه کردن به چپ و راست محروم گردد. مرحوم کسروي قصد داشت در زندگاني مردم ايران آنچه را که مایه ننگ و کسر شأن بود يکسره از بيخ و بن براندازد و برمناي اصولي که خود پذيرفته بود، جامعه نوي از سر بسازد. ارزش شعر را که از اوج زيبايي و شيوايي به مرحله مناسب گوئي و اخوانيات و غزل هاي بي شور و اشعار فرمايشي بي مزه و هزليات وقیح افتاده بود منکر شود. فلسفه يونان را که قرن ها برعقول مردم فرمانروائي کرده بود ولي به عقیده وي نتيجه ملاموس و عملي در راه پيشرفت جامعه نداده بود، و عنواني شده بود براي تفرعن و گردن کشي مدعيان فلسفه، بي اعتبار سازد. بطلان پاره اي از کيش هاي نوبنياد دوران قاجار را که باعث تفرقه و کينه توزي و کشت و کشتار ميان افراد ملت ايران شده بود ثابت کند.

عرفان و تصوف را که به نظر وي در گذشته هرچه بوده اکنون محتواي اصلي خود را از دست داده و تبديل به مشتني واژه هاي پوچ و عبارات بي مفهوم شده بود آنچنان که خود او تصور مي کرد به مردم معرفي کند. جهان غرب را که شرق در هرگامي در زندگاني بر مي دارد خود را نيازمند آن مي بيند از متن و حاشيه زندگي و اذهان ايرانيان طرد کند. هوس هائي که زنان و دختران را از وظيفه اصلي خودشان که فرزند زادن و عائله بنياد نهادن است غافل مي سازد محکوم مي کرد. صنعت و کشاورزي و آباداني و همه کارهاي سودمند را ترويج و تشويق مي نمود. شادروان کسروي در راه پيکار با پديده هائي که در نظرش براي جامعه خطرناک مي آمد توصيه کرد که کتاب هاي گمراه کننده را گرد هم آورند و هر سال در روز معين آتش بزنند. شک نيست که نوشته هاي بيشماري در جهان وجود دارد که خواندن آن نه تنها سودمند نيست بلکه زيان هاي مسلم نيز به بار مي آورد، ولي گفتگو بر سر اين است که بدانيم خطر سوزاندن کتاب براي جامعه بيشتري است يا خواندن کتاب هاي زيان بخش؟

بدیهی است آسان ترین و مستقیم ترین وسیله جلوگیری از گسترش اندیشه های ناروا، پیش گرفتن روش های خشونت آمیز و برپا کردن جشن های کتاب سوزان است، که زمانی در اروپا هم معمول بود. ولی اشکال کار در این است که بهیچ وجه نمی توان راهی برای تشخیص اینکه چه کتابی گمراه کننده است و چه کتابی گمراه کننده نیست پیدا کرد. مثلاً می توان داورهای خود کسروی را در این باب همه با اعتماد به حسن نیت وی پذیرفتنی بدانیم، ولی چه کسی ضامن بقای مکتب کسروی و دوام دادگاهی خواهد بود که بتواند یا بخواهد بد را از خوب بی طرفانه تشخیص بدهد و کتاب ها و نوشته های خوب را به نام اینکه برای جامعه زیانبار است از میان نبرد. کتاب مهمترین ابزار دوام اندیشه های انسان هاست، کسی که نوشته ها و کتاب ها را از میان می برد دیواری را میان نسل های بشر حائل می سازد. تازه چه کسی می داند که نوشته هایی که امروز زیانمند به نظر می آید پس از مدتی سودمند تلقی نخواهد شد؟ حقایق زندگی گاهی مانند برق در مغزهای کسانی پیدا، و بیدرنگ پنهان می گردد. کتاب تنها وسیله ای است که به کمک آن می توان این روشنائی های زودگذر را ثبت کرد و به اندیشه ها و تأثرات گریزان عمر جاودانی داد.

بر اثر همین کتاب سوزان هاست که آثار اندیشه های ایرانی در نتیجه حوادث ناگوار تاریخ مانند تاخت و تازهای تازیان و متروک شدن زبان و خط از میان رفته. اثر این حمله ها آن چنان عمیق بوده که در نتیجه آن سرزمین های بزرگ مانند خوارزم بدست قتیبه ویران شد و ایرانیان از کشورهایائی مانند سند و سمرقند بیرون رانده شدند، سیمای نژادی بسیاری از بخش های تاریخی کشور مسخ شد، آن چنان که اکنون از کتاب ها و دیوان های بسیاری از شاعران دوره های نخستین شعر فارسی در نتیجه آشفتگی های ناشی از هجوم مغولان چیز مهمی بر جای نمانده، و از کتاب های ساسانی حتی **اوستا** هم جز آثار شکسته بسته چیزی در دست نیست. سوزاندن کتاب و از میان بردن نوشته های کسانی را که بر اثر مرگ طبیعی و یا حوادث دیگر آوازه ایشان به خاموشی گرائیده و خامه هایشان از نوشتن باز مانده، مانند دوباره کشتن مرده ها باید تلقی نمود.

درباره شعر و شاعری و عرفان مرحوم کسروی عقایدی رویهمرفته قشری و سطحی دارد. شک نیست که شعری که به تقلید گذشتگان و در قالب های معین و با مضامین پیش پا افتاده عرضه گردد طبعاً کشش و ارزشی برای مردم نخواهد داشت ولی محکوم کردن شاعرانی مانند خیام و حافظ به بهانه اینکه مثلاً درباره باده خواری و یا تسلیم و رضا و عرفان سخن گفته اند صحیح نیست. البته مردم ایران را در باره ارزش سرمایه های معنوی موجود کشور نباید به اشتباه انداخت، و بسا مبالغه و افراط در ارزش یابی آن از توجه به مسائلی دیگر مانند لزوم تدوین تاریخ ادبی و سیاسی و اجتماعی ایران که هنوز فاقد آن هستیم، و یا تنظیم جغرافیای سیاسی و طبیعی و انسانی کشور که با تکیه به آمارها و اطلاعات دقیق تألیف بشود، و یا تدوین کتاب هایی که جریانات دانش ها و اندیشه های بشر را در سده های اخیر برای ایرانیان روشن سازد، و یا معرفی آثار هنر و ذوق مردم باختر زمین و صدها مطالب مهم و ضروری دیگر، غافل گذاشت. ولی چگونه می توان ملتی را از نشئه و تأثیر یک رباعی خیام و یا پاره ای از قصائد سعدی و غزل های حافظ که با هنر بی نظیری یک دنیا مطلب را در قالب تنگ چند بیت کوتاه گنجانده اند محروم کرد؟

مرحوم کسروی سرمایه کافی از ادبیات و شعر ایران در دست نداشت. هنگامی که به خیال افتاد برای جامعه ایرانی استخوان بندی نوي طرح کند به یاد قصیده های پر از تملق و چاپلوسی کسانی که نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می گذاشتند تا بر رکاب قزل ارسلان بوسه دهند، و یا سلطان محمود غزنوی را به دلیل تاراج معابد هندوان، و کشتن شیعیان اسماعیلی مذهب در ری و پیرامون آن مجاهد در راه خدا به حساب می آورند افتاد، و به غزل هایی که در آن باده خواری ستایش شده بود توجه کرد. . . و لازم دانست که در زندگانی نوي که برای ایرانیان می خواست بسازد با شعر و شاعری به پیکار برخیزد.

در حالی که باید توجه کرد که شعر و نثر دو قطب اصلی طرز گفتار است. چاپلوسی و گدامنشی که روح کسروی را آزرده می‌کرد منحصر به شعر نیست. مبالغه در مدح به نثر نه تنها رواج کمتری ندارد بلکه چون آسان تر و کم زحمت تر است، دامنه شیوع آن به مراتب از شعر بیشتر است. کافی است به کتاب های تاریخ دوره های پیشین مراجعه کرد تا بتوان به کیفیت تملق های بی حساب و بی مزه نثر نویسندگان کهن از زورمندان روزگار، پی برد. گناه رواج باده خواری را هم نباید به گردن شاعران بیچاره انداخت. آیا در میان گروه بیشماري که در سراسر کشور عمر در میخانه ها لب تر می کنند چند تن رباعیات خیام را خوانده اند؟ آنچه در مجموع آثار کسروی توجه هر خواننده منصف را جلب می کند. . .

دلبستگی بی قید و شرط [او] به راستی و حقیقت [است]. بنده بسیار محتمل می دانم که در کتاب های گرانقدر و مفصل مانند **تاریخ مشروطه و تاریخ هجده ساله آذربایجان** کسروی مانند هر انسانی در بیان وقایع و داوری در پاره کسان مرتکب خطاهای کوچک و یا احیاناً بزرگ شده باشد. ولی کسروی هر چه نوشته آنرا درست می دانست و خواسته های خود را در بیان و یا تغییر و تفسیر وقایع دخالت نداده و یا کم دخالت داده.

می توان تصور کرد که همه کسانی که کسروی از آنان بخوبی یاد کرده، عاری از عیب نبوده اند، و بالعکس در میان کسانی که از آنان خرده گیری کرده، مردمان بی عیب و یا کم عیب هم وجود داشته. با این همه کسروی رویهمرفته دوست یا دشمن کسی نبود، او دوست حقیقت بود، ولو اینکه حقیقت یعنی آنچه که کسروی آنرا حقیقت می دانست چهره دوستی از دوستانش را کریه و ناپسند نشان دهد. . . دلبستگی درونی و ژرف وی نسبت به مردم گمنام محروم توده ایران است. کسروی به طبقه ای که خود (زورمندان و توانگران) می نامد اگر هم افراد آن طبقه دارای وجهه و شهرت و درب خانه باز و سفره گشاده باشند، نظر خوبی ندارد و آنان را مسئول وضع و سرنوشت ایران مغلوب، مغلوب در همه جبهه های زندگی، یعنی جبهه تمدن و اقتصاد و فرهنگ و ایدئولوژی می داند. او مشروطه ایران را مرهون کوشش های پابرنه های مؤمن و غیور توده ملت میدانند. افراد گمنامی که بدون توقع پاداش مادی در سنگرهای پوشالی جان خود را به کف گرفته و با سپاه زورمندان استبداد می جنگیدند، و جلو پیشرفتشان را می گرفتند. ولی نباید فراموش کرد که نهضت های ملی و مذهبی همیشه نتیجه همکاری یک پیشوا یا چندین پیشوا و رهنمون است که جرأت کرده اند روشی برخلاف روش معمول پیش بگیرند، و در جهتی معکوس جهت مجاز و یا معمول روز شنا کنند. پیشرفت اندیشه های نو البته مرهون کوشش های گروه بی شمار افراد بی نام و نشان است که معمولاً در کتاب های تاریخ اثری از آنان برجای نمی ماند ولی این مطالب نباید ارزش کوشش های پیشوایان بزرگوار را هم از یادها ببرد. کسروی در کتاب **تاریخ مشروطه** همت کرده و نام مبارزانی از قبیل حسن خان باغبان شهید و امثال وی را به صورت پایدار ثبت کرده ولی در مورد تنی چند از پیشوایان تراز اول هم بی مهری هائی از وی سر زد.

کسروی از راهروی در راه های شناخته شده پرهیز داشت. بیدار دل و کنجکاو بود. درباره مسائلی که دیگران به حق یا ناحق مسلم می دانستند اجازه تفکر و تجسس به خود می داد. شاید در ضمن این راه پیمائی ها در راه هائی که بنا به گفته برزویه طیب در آن نه راه پیدا بود و نه رهبر و قافله سالار معین، راه برگشت را به روی خود بسته می دید و یا در دشت هائی که خوف و خطر از آن می زائید گمراه می گردید. ولی او به خرد انسان به معنای اعم و خرد خود به معنای اخص ایمان داشت. گرفتاری های خود را گشایش برای دیگران می دانست و عقیده داشت که انسان برای شقاوت و بدبختی آفریده نشده ولی در زندگانی خود بی سر و سامانی هائی به وجود آورده که باید از بین ببرد و باید راه نوي برای تأمین آسایش و رهايش بشر پیدا کرد.

از تم های اصلی مبارزات کسروی یکی هم مبارزه جهان با غرب بود و پدیدهای که بعدها شادروان جلال آل احمد واژه «غرب زدگی» را برای آن علم کرد. مبارزه با جهان غرب رویهمرفته

از سوژه های پر مشرتري در جهان خاوري است. مردمان خاور زمين که در جبهه های زندگي يعني فرهنگ و اخلاق و هنر و صنعت و فلسفه و علم و سياست شکست خورده اند، همه دنبال اين هستند که غرب را مسئول همه اين پديده ها بدانند. درست است که در سه قرن اخير قدرت روز افزون جهان غرب در همه جا پيش يا کم خرابي ها و بي ساماني هائي به وجود آورده ولي بايد انصاف داد که اگر غرب از منابع خاور زمين سود برده، در مقابل مقدار عظيمي دانش و فرآورده های دانش را به جهان عرضه داشته که بدون ترديد جهان شرق در راه نيل به آن راه پيمائي نمي کرده. ادعای اينکه مردم خاور زمين که اکنون در همه قلمروهاي اندیشه و سياست و اجتماع به درب سراي جهان باختري به در يوزه رفته اند، اگر مداخلات اروپائيان نمي بود به منابع علمي و اقتصادي مهم تري دست مي يافتند، و شرق آنچه را که خود دارد از بيگانه تمني مي کند بسيار مبالغه آميز است، بايد ديد پيش از دوران تسلط اروپا، در کشورهاي خاور زمين چه خبر بود؟

مگر نه اين است که سرتاسر کشورهای شرق قرن ها ميدان تاخت و تاز قبائل گوناگون و آوردگاه افراد قدرت طلب، وصحنه قتل عام ها و ميل کشيدن ها و دين آوري ها و تغييرات دودمان های پادشاهي بود. در اين مناطق فقدان امنيت مانع از گسترش بازرگاني و مبادلات بود، کشاورزان مانند برده هائي بودند که حق هيچگونه برخورداري از مزايای زندگي را نداشتند، وزيران و اميران و صدور پيوسته در معرض زندان رفتن و کشته شدن و تاراج دارائي و اثاث خانهبودند، پيشه اصلي اميران لشکرکشي به کشورهای همسايه به قصد اشغال سرزمين ها و يغماگري بود. . . درمسائل معنوي جز درموارد بسياراستثنائي، بحث منحصر بود بر معاني اشعار شعراي دوران جاهليت، و قواعد مربوط به زبان عرب و نظائر آن، هر اندیشه نو براي آورنده و پيروان آن اندیشه قتل عام، و هر سخن حاكي از عصيان بر وضع موجود، قلع و قمع وانهدام قطعي را براي گويندگان آن درپي داشت.

توجه به جنبه های ملي نوشته ها و آثار هنر و ظهور تعصب نژادي و غرور ملي که هم اکنون شکست های چندين صد سال پيشتر را براي ما غيرقابل تحمل ساخته، و کوشش براي اريزايي مجدد گفته ها و حتي ميل به احياء آثار گذشته و تدريس تاريخ بر مبنای دلائل باستان شناسي و ادبيات مقايسه اي و ريشه شناسي واژه ها و گاهي هم مدعي شدن اينکه جهان مدني هرچه دارد مثلاً از مصر و عراق و افغانستان و يمن به وام گرفته و ناسيوناليسم افراطي که زيبائي های کشورهای ديگر را در نظر ما ناچيز و حقارت های خودمان را عظيم و پسنديده نشان مي دهد، خود با پيروي از جهان غرب به وجود آمده. تقليد از ظاهر تمدن فرنگي خود ريشه شرقي دارد، زيرا شرقيان شتابزده در همه طول تاريخ پرحادثه خود پيوسته از اقوام پيروزمند تقليد کرده اند. از دوران اشکاني سکه هائي در دست است که در آن اشکانيان خود را «فيل هلن» يعني يونان دوست ناميده اند.

ايرانيان شکست خورده دوران پس از تاخت و تاز تازيان نام های عربي بر خود مي نهادند و ازراه ولاء خودرا به قبائل بيبابان گرد مي بستند، شعر عربي مي گفتند و براي زبان عرب صرفونحو تاليف مي کردند. ولي هيچ فرد اشکاني از راه عنوان يونان دوست که بر خود مي بست يوناني نگشت و هيچ ايراني هم با پذيرفتن نامه ابي مانند ابوحفص و رابعه بنت کعب عرب نشد. سجايای يوناني و صفات عربي چيزي در ماوراء الفاظ و اشعار بود که نمي شد به آساني به آن دست يافت.

هم اکنون هم بحث هائي که در راه اثبات اصالت دانش ها. . . و فلسفه و حکمت خاور زمين مطرح است، خود تقليد غيرمستقيمي است از غرب و شکل معکوس غرب زدگي است. کوتاه سخن اين است که ما با دوربين عربي به جهان خود نظر مي کنيم و ديد ما تابع آئين های ديد آنان است.

افراد بشر همه دنبال بهانه هائي هستند تا با يکديگر خورده حساب پيدا کنند و براي نغرتي که براي يکديگر احساس مي کنند دلايلي بتراشند. رنگ پوست چهره، اختلافات مذهبي، و بستگي به سرزمين هائي که در فراسوي کرانه های رودي يا کوهي قرار دارند يا ندارند، و يا

تملق به گروهی که از نظر طبقه بندی اجتماعی با گروه دیگر متفاوت اند، هرکدام دلیلی است برای کینه توزی و گریز از دوستی با کسانی که از نظر اندیشه و یا جغرافیا با ما فاصله دارند. نگارنده تصور می کند که باید به همین مایه بهانه دشمنی میان انسان ها بسنده کرد و تفاوت شرق و غرب و شمال و جنوب را نباید به تفاوت های موجود افزود، به ویژه که محتوای واژه های شرق و غرب تعریف جامع و مانع ندارد. فرق منش هندی و یا ژاپنی با ایرانی به مراتب از فرق بین منش ایرانی با اروپائی بیشتر است در حالی که کشورهای ژاپن و هند و چین و ایران سرزمین های خاوری بشمار می رود، و قاعدتاً می بایستی مردم این کشور از نظر فرهنگ و زبان نزدیکی هائی با یکدیگر داشته باشند.

* **ضمیمه راهنمای کتاب**، سال 20، شماره 11-12، 1356، صص، 3-23.